

بمجلس می آمده و صرف می شده<sup>۱</sup>. مجازات عملاً فقط در صورتی اعمال می شده که شخصی در مستی در شوارع ظاهر شود و حتی در این موارد هم غالباً ارفاق می شده.

مجازات سرقت (از کلمه عربی «سرق» بمعنی «دزدیدن» که «سارق» دزد هم از همین ریشه است) قطع دست راست است (از مچ دست [۱۶۸] ۲)، و در صورت تکرار قطع پای چپ. دزدی که با رسوم گرفتار شود، بنا به فقه شافعی محکوم به قطع دست چپ و مطابق فقه حنفی محکوم به زندان می شده. این مجازاتها در صورتی مجری می شده که بهای شیء مسروقه از ده درهم (طبق فقه حنفی) و یا از ۳ درهم (طبق فقه شافعی) کمتر نباشد.

قیهان میان سرقت و تصاحب غیر قانونی یا «غصب» مال غیر - اموال غیر منقول و بنده ذکور و کتیز و پول و یا اموالی که به امانت داده شده باشد - فرق می گذارند. اگر «غصب» ثابت شود، «غاصب» باید مال مغضوبه را به مالک شرعی آن بازگرداند و یا بهای آن را بپردازد ولی مجازاتی در حق وی معمول نخواهد گشت.

درک این نکته آسان است که گرچه فقه اسلامی بر روی هم با شدت و تعصب از مالکیت شخصی دفاع می کند و در این مقام دقیقانه تر از آنچه در باره حقوق فردی حمایت می نماید جد و علاقه نشان می دهد، معهذاً مجازاتهایی که فقه برای دزدی معین کرده از آنچه در کشورهای غربی معمول بوده ضعیف تر است؛ زیرا در قرون وسطی ممکن بود به خاطر یک دزدی ناچیز سارق را به دار آویزند و حتی در آغاز قرن نوزدهم در فرانسه و انگلستان به خاطر سرقت قرصی نان و یا پاره ای گوشت دزد را به اعمال شاقه محکوم می کردند.

قرآن ربودن پنهانی مال غیر را سرقت می داند. قیهان (اهل سنت) از روی اصل قیاس<sup>۲</sup> این مجازات را به دزدی با شکستن قفل و راهزنی نیز بسط دادند. راهزنان (عربی «قطاع» - الطريق) اگر فقط به غارت دست زده باشند، جملگی محکوم به قطع دستهای راست می شوند و چنانچه در ضمن غارت، قتل نفس هم وقوع یافته باشد راهزنان مزبور به سیاست - از طریق بریدن سر و یا به دار آویختن - محکوم می گردند. اعضای یک گروه راهزنان شریک جرم یکدیگر شمرده می شوند و همه ایشان مشترکاً مشمول جرمی هستند که یکی از افراد آن گروه مرتکب شده باشد.

فقه رده یا انحراف از دین و ارتداد را جرم مهمی می شمرد. در قرآن مجازات معینسی برای رده ذکر نشده است. ولی قیهان به اتکالی احادیث چنین نتیجه گرفتند که جرم مزبور باید طبق «حق الله» مجازات شود. بدین سبب رده نیز جزء گروه جرائمی که مشمول مجازات

۱- رجوع شود به «بیهقی» ص ۶۵۸-۶۵۹ ر. گ. - کلاویخو، «سفر به دربار تیمور». ۲- قرآن، سوره ۵، آیه ۲۸. ۳- درباره قیاس به فصل پنجم رجوع شود.

«حدود» می شود قلمداد شده.

مرتد نه تنها از عضویت جامعه اسلامی خارج می شود، بلکه همه حقوق مدنی را نیز فاقد می گردد: نکاح او با زوجة اش لغو می شود، غلامان و کنیزانش آزاد می گردند، و اموالش به نفع دولت (بیت المال) مصادره می گردد. اما شخص مرتد اگر گرفتار شود باید نخست موقتاً زندانی گردد. سه عقیده شافعیان باید به وی سه روز مهلت داده شود تا نصیحتش کنند و فرصتی برای توبه پیدا کند و از مجازات اجتناب نماید. حنفیان نصیحت را مستحب می دانند نه واجب. و مالکیان آن را زاید و غیر ضروری می شمارند. ظاهریشان از نصیحت مرتد و قبول توبه وی جداً خودداری می کرده اند و بی درنگ به اعدام محکومش می نمودند.

برخی از فقیهان معتقد بودند که باید میان مرتدانی که در خانواده ای مسلمان به دنیا آمده و پرورش یافته اند و آنانی که قبلاً یهودی و نصاری بوده و اسلام آورده اند تفاوتی قائل شد. زیرا که ارتداد کسان اخیر الذکر باز گشتی بوده به دین پیشین ایشان. فقیهان مذکور فقط در مورد گروه اخیر الذکر ارفاق و دادن فرصت توبه و بخشایش را جایز می شمرده اند. اگر مرتد از توبه (استبانه) سر باز زند باید سیاست شود. حنفیان معتقدند که فقط مرد مرتد باید اعدام شود و زن مرتد باید در زندان بماند تا توبه کند. عقیده شیعیان نیز چنین است. شافعیان و مالکیان و ظاهریشان بلا استثنا مرد و زن مرتد را به مرگ محکوم می کنند. بنده ای که مرتد شد نیز مانند افراد حر (آزاد) به اعدام محکوم می شود.

در درجه اول مسلمانانی که دین دیگری را می پذیرفتند مرتد محسوب می گشتند. اینان در اغلب موارد مسیحیان و زرتشتیان (ندرتاً یهودیان و مانویان) بودند که به هنگام فتح سرزمینشان از طرف لشکر اسلام، برای اجتناب از اسارت و بردگی و یا در دوران اعمال تعقیب و ایذاء، اسلام آورده، ولی در نهان به کیش پیشین خویش مؤمن بوده اند و باطناً فرزندان خود را هم به قوانین آن دین می پروردند. و اگر عمل ایشان مکشوف می گردید خودشان (یا اخلافشان) مرتد شمرده می شدند. این مسیحیان پنهانی را، که رسماً جزو مسلمانان بوده اند اگر گرفتار می شدند و رازشان مکشوف می گردید (و یا گاه خود داوطلبانه مسیحیت خویش را ابراز می داشتند تا شهید شده گناه اسلام آوردن خود و یا اسلاف خویش را جبران کنند) اعدام می کردند. در ترکیه عثمانی عده اینان بسیار بود (غالباً همه اهل یک قریه) و همچنین در اسپانیای عربی. در حدود سالهای ۱۰۶۲ تا ۱۰۷۰ ه. در زمان شاه عباس دوم بسیاری از یهودیان اصفهان و دیگر شهرهای ایران پس از تعقیب و آزاری که علیه ایشان آغاز شد، چنین وضعی داشتند. این مقع دانشمند

۱- آرتاکل تبریزی مورخ ارمنی درباره تعقیب و ایذاء یهودیان و مصادرة اموال و تبعید و شکنجه اینان و اینکه بدین وسایل به قبول اسلام مجبورشان می کردند مفروضاً سخن می گوید. وی ماسر این وقایع بوده نسبت

نامی و میهن پرست ایرانی در سال ۱۴۰ هـ. به تهمت اینکه در نهبان کیش زرتشتی دارد اعدام شد. پیروان برخی از مذاهب اسلامی که به بددینان تسمیه می‌شده‌اند و از موازین اصلی شریعت بسیار دور شده بودند نیز جزء مرتدان محسوب می‌شدند. غلات شیعه که علی (ع) را خدا می‌دانستند در این شمار بودند<sup>۱</sup>. اشخاص منتهم به ساحری و هم‌چنین بی‌دینان آشکار هم‌طراز مرتدان بوده همان‌گونه مجازات می‌شدند.

در محضر فقه، عاصی و نافرمان («باغی» و یا «مفسد») کسی است که بدون روی-برگرداندن از اسلام احکام شریعت را اجرا نکند، مثلاً از پرداخت مالیات و خراج امتناع ورزد یا از خط فرمان خلیفه برحق و یا امیر محلی سرپیچی نماید. چنین کسان اگر به موقع توبه نکنند مستحق سیاست اعدامند و اموالشان مصادره می‌شود، به عبارت دیگر همان مجازات مرتدان در حق ایشان مجری می‌گردد، معهذات تدفین آنان مطابق رسوم مسلمانان به عمل می‌آید و حال آنکه مرتدان از این حق محروم هستند. ضمناً باید گفته شود که ابوحنیفه معتقد بوده که عاصیان («باغیان») علیه قدرت خلیفه را می‌توان مرتد از اسلام شمرد و از حق تدفین مطابق مراسم مسلمانان محرومشان کرد.

اگر بددینی و نافرمانی علیه دولت اسلامی نواحی چند را فرا گیرد باید به آنجا لشکر-کشی شود. چنانچه عاصیان («باغیان») آشکارا مرتد و یا بددین باشند باید با ایشان همچون کفار جنگ شود، یعنی می‌توان ایشان را کشت و به سیاست اعدام رسانید و زنان و کودکانشان را به بندگی در آورد و سرزمینشان را ویران کرد و اموالشان را جزء غنایم جنگی شمرد. ولی اگر عاصیان آشکارا از اسلام روی بر نگردانده باشند فقط در کارزار می‌توانشان کشت و یا به حکم قضا سیاستشان کرد، ولی بدون محاکمه قتلشان جایز نیست و خود ایشان و یا زنان و کودکانشان را به بندگی نمی‌توان در آورد و سرزمینشان را هم نمی‌توان ویران کرد. اموال ساکنان ناحیه عاصی را نمی‌توان جزء غنیمت جنگی شمرد و میان لشکریان تقسیم کرد. عاصیان مقتول در جنگ و یا به سیاست رسیده، باید طبق تشریفات اسلامی به خاک سپرده شوند. این عقیده شافعیان و مالکیان است. ولی حنفیان معتقدند که هر عاصیانی علیه سلطان و یا امیر مسلمان را که طبق شریعت عمل و حکومت کند («اگر ظالم» نباشد و قوانین شریعت را انکار ننماید) می‌توان ارتداد محسوب داشت. و از اینجا چنین استنتاج می‌شود که حرب با اینگونه عاصیان به منزله جنگ با «کفار» است، یعنی با کشتارهای دسته‌جمعی و برده کردن زنان و کودکان و غارت کامل ناحیه مسکونی عاصیان

→

و غیره توأم خواهد بود.

درک این نکته - که در این مورد نظر فقیهان (و به ویژه حنفیان) انعکاسی از منافع طبقه حاکمه جامعه فئودالی بوده - آسان است. بهائتکای این نظرها می توانستند همه شورشهای روستاییان و پیشوران و بلویان را، که بر اثر بهره کشی فئودالی و با فشار مقامات دولتی وقوع می یافته «عصیان» و یا حتی «ارتداد» اعلام کنند، بخصوص که شورشهای خلق در کشورهای اسلامی - مانند عصبانهای ضد فئودالی ممالک غربی در قرون وسطی - غالباً (ولی نه همیشه) در تحت لفافه عقیدتی اشعاب دینی و مذهبی صورت می گرفته<sup>۱</sup>. در ایران، از قرن هفتم تا پانزدهم میلادی (قرن اول تا نهم هجری) قیامهای روستاییان معمولاً یا جنبه خرمردینی داشته<sup>۲</sup> و یا رنگ خارجی و یا شیعی میانرو و یا شکل اسماعیلی - و پیشوران قرمطی به خود می گرفته<sup>۳</sup>. اگر چنانچه اهل ذمه یک ناحیه تماماً علیه دولت اسلامی علم قیام بر می افراشتند (مثلاً قیام ارمنیان و گرجیان مسیحی علیه خلافت در قرنهای هشتم و نهم میلادی و قیام قبطیان مصر در زمان خلیفه مأمون و غیره چنین بوده) لشکریانی که علیه ایشان اعزام می شدند می بایست آنان را همچون «کفار» و یا مرتدان بشمارند.

گفتن سخنان کفر آمیز و ناسزا به پیامبران نیز مجازاتش همانند مجازات ارتداد بوده، با این تفاوت که در این مورد نصیحت بزهکار را جایز نمی دانستند، زیرا جرمی غیر قابل عفو بوده. گذشته از این در این مورد نه تنها مسلمانان بلکه «کفار» اهل ذمه و بت پرستان نیز مستحق مجازات شمرده می شدند. عملا کفر و ناسزاگویی به محمد پیامبر (ص) مجازاتش مرگ بوده<sup>۴</sup>. ولی دشنام به دیگر پیامبران عادتاً موجب زندانی شدن مجرم می گشته<sup>۵</sup>.

۳ - تعزیر در مورد جرائمی که مستحق قصاص یا دیه، یا حدود نباشد اعمال می شود. مثلاً در مورد تصاحب مسکن غیر و فراد از کارزار و بهتان به دروغ<sup>۶</sup> و شهادت دروغ در محضر قاضی و برهم زدن نظم اجتماعی. بنا به تعبیر فقیهان هدف تعزیر اصلاح مقصران است. بدین -

۱ - رجوع شود به: «جنگ روستاییان در آلمان». ۲ - خرمردینان ایشامی از زرتشتیگری بوده در ایران و آسیای میانه (از قرن هشتم تا دهم میلادی - دوم تا چهارم هجری). خرمردینان دنبال کننده گان مزدکیان قره های پنجم و ششم میلادی و طالب مساوات اجتماعی و دادن زمین به جماعات آزاد روستائی بودند. ۳ - درباره فرمطیان به فصل پانزدهم رجوع شود. ۴ - معهداً مفسر می توانست به قاضی اظهار کند که به هنگام گفتن سخنان کفر آمیز عتاش به جا نبوده. در این صورت از مجازات معاف می شده. به طوری که از سرگذشت شهدای مسیحی که به پیامبر محمد (ص) دشنام داده بودند بر می آید ایشان به زخم خویش به این عمل مبادرت می ورزیدند تا شهرت شهادت و مقام مقدسان و اولیاء الله را احراز کنند و معمولاً قضات مسلمان راه گریز پیش گفته را پیش پای ایشان می نهادند، ولی مسیحیان مزبور از آن استفاده نمی کردند تا به هدف خویش نایل آیند. ۵ - گاه یهودیان به جرم توهین به عیسی و مادر او مریم به این مجازات محکوم می شدند. در این مورد گواهی دهنده مسلمان ضرورت داشته. ۶ - در صورتی که اتهام کذب بوده و یا ثابت نشده و در مورد زنا نباشد. زیرا در این صورت مشمول ذنب است و حد دارد.

سبب در این گونه امور و دعاوی قاضی از مقتورات وسیعی بهره‌ور و مخیر بوده که در مورد هر مقصر بخصوص حکمی جداگانه کند و مجازاتی علیحده تعیین نماید. این مجازات ممکن بود نصیحت و یا توبیخ و یاسیلی و یا جریمه و یا چوب زدن و یا تازیانه (بیش از ۳۹ ضربه جایز نبوده) و یا تبعید و یا زندان باشد (به عقیده حنفیان و شافعیان مدت زندان بیش از شش ماه نمی‌توانست باشد). قاضی مختار بود که روی مقصر را سیاه کند و یا ریشش را بتراشد و به این حال در شهر بگرداند و یا او رونه بر رخ سوارش کند. مجازات تزییر بنا به میل مدعی ممکن بود بی تأخیر مجری گردد.

حقوق شریعت، در مورد خانواده و نکاح، برخی از بقایای زندگی پادشاهی و عشیرتی زمان جاهلیت اعراب را حفظ کرده. یکی از این بقایا آن است که داماد (یا اولیاء و قسیم وی) باید هنگام عقد مزاجت مهری به عروس بپردازد. میزان مهر ممکن است به تراضی طرفین معین شود و در این صورت «مهر مسمی» نامیده می‌شود. و یا برابر مهری باشد که دیگر دختران و زنان شوهر کرده خانواده عروس دریافت داشته‌اند و در این صورت «مهر المثل» خوانده می‌شود. میزان مهر بر حسب مقتورات مالی داماد و خانواده‌اش بسیار تغییر پذیر است. ولی علی‌الرسم مهر دختر باید بیش از مهر زنی باشد که یک یا چند بار شوهر کرده. مهر ملك عروس است نه خانواده او (برخلاف رسم اعراب جاهلیت که مهر عروس به عشیره او پرداخت می‌شده تا جبران فقدان دختر عشیره شود).

نکاح مشروع آن است که طرفین مسلمان باشند. فقط به موجب فقه حنفی شوهر می‌تواند زنی یهودیه و یا مسیحیه را به عقد شرعی خود در آورد (ولسی نه زرتشتی و بت پرست را) بدون آنکه زوجه از دین خود خارج شود. دیگر مذاهب و از آن جمله شافعیان این گونه نکاح را جایز نمی‌دانند<sup>۱</sup>. اما زن مسلم به عقیده فقیهان همه مذاهب حق ندارد به نکاح اهل ذمه - و به طریق اولی بت پرست - در آید.

نکاح تا درجه سوم قرابت (نسبت) ممنوع است. باخویشاوندان دایه (مادر شیر) هم تا درجه دوم نمی‌توان مزاجت کرد. دو برادر نمی‌توانند با دو خواهر تنی عقد مزاجت ببندند<sup>۲</sup>. مرد واحد نمی‌تواند - در آن واحد - با دو خواهر مزاجت کند. مرد نمی‌تواند زنی را که قبلاً با مادر، یا دختر، یا خواهر آن زن مزاجت یا مباشرت کرده به زنی یا کنیزی (اگر بنده

۱- حقوق شبه نکاح شرعی مسلمان را با زن مسیحیه یا یهودیه جایز نمی‌شمارد، ولی مزاجت موقت یا سینه منقطه را با ایشان اجازه می‌دهد. درباره سینه منقطه شیعیان به فصل دهم رجوع شود. ۲- گمان می‌رود مقصود مؤلف نکاح «مناطق» میان دو برادر و دو خواهر باشد، یعنی کسی خواهر شخصی دیگر را بگیرد، به این شرط که خواهر خود را به او دهد به نحوی که مهر دو خواهر از میان برود. و چون مهر حق زوجه است و دیگری حق تصرف در آن ندارد چنین نکاح متقابلی باطل است. والا نکاح دو برادر تنی، با دو خواهر تنی دیگر ممانی ندارد. این توضیح از دوست و فاضل گرامی آقای محمد تقی دانش‌پژوه است. - م.

باشد) اختیار کند. و قس علیهذا. بر روی هم موارد ممنوعیت باهممخون و هممشیر بسیار است و ققیهان موارد مذکوره را با دقت خاص پیش بینی کرده‌اند.

به عقیدهٔ پیروان همهٔ مذاهب مرد حُر نمی‌تواند در آن واحد بیش از چهار زن عقدی داشته باشد<sup>۱</sup> ولی پس از طلاق دادن یکی از آن چهار می‌تواند زن تازه‌ای اختیار کند. زن پس از مرگ شوهر و با اخذ طلاق از وی می‌تواند باری دیگر شوهر کند و در این مورد شمار مزاجتهای متواتر بعدی زن نامحدود است.

فقه از لحاظ نظری نکاح اجباری را جایز نمی‌داند. پسر و دختر جوان باید موافقت خویش را با مزاجت ابراز دارند. ولی دختر نابالغ ممکن است بدون موافقت وی از طرف پدر، جد، یا ولی دختر - در صورتی که از خویشاوندان نزدیک مشارالیها باشد - به شوهر داده شود<sup>۲</sup>. عملاً نیز چنین بوده، زیرا عادتاً دختر را در سن ۱۳ - ۱۵ سالگی و گاه حتی در ۹ سالگی به شوهر می‌دادند. اغلب عقد ازدواج بر اثر توافق میان والدین داماد و عروس صورت می‌گرفته، و عروس و داماد علی‌الرسم یک دیگر را در روز عقد می‌دیدند. این هم باید گفته شود که در نتیجهٔ آسانی طلاق، این‌گونه مزاجتها ندرتاً به فاجعه‌های خانوادگی می‌انجامیده. بنا به عقیدهٔ همهٔ مذاهب، دختر بالغ و زن بیوه و یا مطلقه هنگامی که مجدداً مزاجت کند - باید با وضوح رضا دهند و هیچ‌یک از خویشاوندان نمی‌تواند آنان را برخلاف میلشان وادار و مجبور به مزاجت با کسی کنند.

صاحب کتیز مجاز است با وی مباشرت کند، و لسی نکاح شرعی با کتیز مجاز نیست. صاحب کتیز می‌تواند وی را زن عقدی خویش سازد ولی باید قبلاً آزادش کند. ققیهان عقد نکاح را حتی المقدور میان کسانی که از لحاظ سن و وضع اجتماعی و استطاعت مالی متناسب باشند توصیه می‌کنند (گرچه حتمی نمی‌دانند). نکاح شرعی با زنانی که قبلاً به خاطر زنا محکوم شده باشند اجازه داده نمی‌شود.

نکاح شرعی در همهٔ موارد مستلزم قبالة نکاح کتبی طبق نمونهٔ معینی است که در طی آن زن و شوهر آینده (یا قیّم‌ها) موافقت خویش را ابراز داشته باشند. پیمان مزاجت باید در حضور گواهان و غالباً وحتی المقدور در محضر قاضی و امام مسجد نزدیک منعقد شود و امام در این موقع سوره‌ای از قرآن و دعایی قرائت می‌کند. نکاح ممکن است در خانه و یا در مسجد انعقاد یابد. تشریفات بعدی عروسی و ضیافت طبق رسوم محلی سرزمینهای مختلف اسلامی به عمل می‌آید نه فقه اسلامی.

۱- ولی می‌توان شماری نامحدود کتیز داشت و با آنان مباشرت کرد. ۲- اگر این شرط موجود نباشد موافقت سریع دختر ضرورت دارد.

شریعت زن را مکلف ساخته که از شوهر اطاعت کند. ولی قدرت شوی فقط به شخص زن بسط می‌یابد نه به اموال او. حقوق اسلامی، برعکس قوانین فتوایی و بورژوازی اروپایی- که شوهر اختیار مال و تجهیزیه زن را دارد- به شدت اصل تجزیه اموال زن و شوهر را مجری و مرعی می‌دارد. شوهر حق ندارد اختیار اداره اموال منقول و غیر منقول زوجه خویش را داشته باشد. همه مخارج نگهداری خانواده و مسکن و تربیت اطفال فقط به عهده شوهر است.

اگر در خانه شوهر دو، سه و یا چهار زن (عقدی) باشند وی موظف است برای هر یک از ایشان منزل مخصوص و خدام و بویه (اقلا يك كتيز یا خدمتگار مزدی برای هر يك) معین کند و بر روی هم از لحاظ زندگی شرایطی فراهم آورد که بدتر از وضع سابق وی در خانه پدرش نباشد (از حیث خوراک و لباس و مسکن و غیره). زن می‌تواند به وسیله وکیل خویش قراردادهای تجاری و اجاری و غیره در مورد اموال خویش منعقد سازد. زن حق دارد شوهر خود را وکیل خویش سازد. شوهر باید در بذل توجه به همه زنان خود مساوات را مراعات کند.

چنانکه پیش‌گفتم در چنین شرایطی تعدد زوجات فقط در دسترس بزرگان و ثروتمندان است. و بدین سبب اکثریت مسلمانان (روستاییان و زحمتکشان به طور کلی) به داشتن يك زن اکتفا می‌کنند. و همچنین انزوای زنان که فقه دستور می‌دهد و تقسیم خانه به بیرونی و یا بخش مردانه (که برای مهمانان است) و بخش زنان (یا اندرون) [که فقط زنان بدان راه دارند و از مردان هم تنها شوهر و پسران و خویشاوندان نزدیک اذن دخول بدان دارند] عملاً برای توده روستاییان و بینوایان شهری وجود نداشته و حجاب یاروی پوشاندن زن به هنگام خروج از خانه نیز فقط در شهر مراعات می‌شده و در میان بزرگان و اهل روستا و صحرائشبان این رسم مشاهده نمی‌شده و متداول نبوده.

بر روی هم طلاق برای مسلمانان آسان است [۱۶۹]. شوهر می‌تواند در هر زمان حتی بدون آنکه گناهی از همسروی سرزده باشد، زن را طلاق گوید و در این صورت مهر وی را، چنانکه پرداخت نشده باشد بپردازد و اگر بخشی از آن تأدیه شده باشد باقی مبلغ را کارسازی کند. اینچنین متارکه‌ای «طلاق» نامیده می‌شود. برای اینکه کلمات طلاق اعتبار شرعی داشته باشد شوهر باید سه بار آنرا به زبان آورد. در زندگی غالباً پیش می‌آید که شوهری عصبانی شده زنا طلاق می‌دهد و بعد پشیمان می‌شود. در این مورد فقه اجازه می‌دهد که زوجین مجدداً زندگی زناشویی را از سر گیرند اما به شرطی که زن قبلاً به زوجیت شخص دیگری درآید و آن شخص زن پس طلاقش

۱- مثلاً طبق قانون ناپلئون، زن حق ندارد بدون اجازه شوهر تجهیزیه خود را مصرف کند و برعکس شوهر می‌تواند تجهیزیه زوجه خود را به هر گونه که بخواهد خرج کند.

گوید. عملاً با کسی قرار می‌گذارند (غالباً بایکی از خویشاوندان دور و یا دوست شوهر) که وی وظیفه شوهری انتقالی را به عهده گیرد (در بیشتر موارد در مقابل پاداشی) و یک روز پس از عقد نکاح ساختگی زن را طلاق گوید. این شوهر دوران انتقال را «محلل» می‌نامند.

زن در صورتی که شوهر وظایف خویش را نسبت به وی انجام ندهد (وظایفی که بیشتر ذکر کردیم) و یا با وی مباشرت نکند و یا خانه را ترک گفته باشد می‌تواند به محضر قضا شکایت کرده طلاق گیرد. این گونه طلاق را «فسخ» گویند و از لحاظ عواقب با «طلاق» عادی فرقی ندارد.

زن می‌تواند با موافقت و رضای شوهر و با دادن «عوض» فقدان خویش به وی طلاق گیرد. میزان این «عوض» را قاضی معین می‌کند. این گونه طلاق را «خلع» می‌نامند و پس از خلع عقد نکاح میان زن و شوهر قابل تجدید نیست.

چنانچه شوهر به خیانت و بیوفایی زن اطمینان داشته باشد ولی نتواند در محضر قاضی ثابت کند (زیرا برای اثبات این مدعی گواهی چهار شاهد ضرورت دارد) می‌تواند در برابر محکمه سوگند یاد کرده زن را لعن کند. زن هم می‌تواند به نوبت خویش سوگند یاد کند که گناهکار نیست و مرد را لعن کند. پس از این مراسم دیگر زن را نمی‌توان به زنا متهم کرد و شوهر هم از اتهام قذف و یتان میرا خواهد بود. ولی نکاح میان ایشان فسخ می‌شود و دیگر قابل تجدید نخواهد بود. کلمات و بقره‌های طلاق یا لعن را «لعان» می‌نامند. اگر در این مورد زن آبدستن باشد و «لعان» را شوهر پیش از وضع حمل گفته باشد، دیگر پدر نوزاد شمرده نخواهد شد.

زن بیوه و یا مطلقه نمی‌تواند قبل از انقضای مدت انتظار که «عده» نامیده می‌شود مجدداً زوجه مردی دیگر شود. «عده» زن بیوه چهارماه و ده روز و «عده» زن مطلقه سه قاعدگی یا «قرء» است (قرء: فاصله بین دو حیض). هدف «عده» این است که معلوم شود آیا زن از شوهر پیشین باردار است یا نه تا پدر نوزاد آینده معلوم شود. اگر بارداری زن معلوم گردد نمی‌تواند مجدداً سرهر کند، مگر اینکه ۴۰ روز از تاریخ وضع حمل بگذرد.

در میان غریبان نظر یک جانبه‌ای درباره وضع زنان در کشورهای اسلامی وجود دارد. زن در کشورهای اسلامی مشرق زمین بر روی هم با مرد برابر نبوده و مطیع وی (پدر یا شوهر) بوده. ولی از یاد نباید برد که در ممالک مسیحی غرب که زن منزوی نبوده و تعدد زوجات وجود نداشته نیز وضع زن چنین بوده. در عوض در سرزمینهای اسلامی دفاع از حقوق ملکی و زندگی زوجه به حدی بوده که هرگز در ممالک غرب معمول و متداول نبوده است. در ممالک غرب پدر حق داشت به میل و نظر خویش پسر را زن دهد و یا دختر را به خانه شوهر فرستد و اراده و خواست ایشان را به حساب نیاورد و این حق همیشه (حتی در قرن نوزدهم) غیر محدود و تزلزل

ناپذیر شمرده می‌شده. در کشورهای غربی نیز مانند روسیه طلاق از لحاظ قانون کلیسایی و مدنی نیز حتی در آغاز قرن نوزدهم بسیار دشوار و درخیلی موارد محال بوده است. ولی بر عکس طبق فقه اسلامی فسخ يك نكاح و مزاجت ناموفق همیشه میسر و مقدور است.

طبق موازین فقهی کودکانی که در مدت نكاح شرعی زاده شده باشند مشروع شمرده می‌شوند. اطفال کنیزی که از صاحب وی باشند به شرطی که وی ایشان را از خویشتن بشناسد مشروع محسوب می‌شوند<sup>۱</sup>. و ضمناً باید گفت که در این صورت تفاوتی میان اطفال زن آزاد و کنیز نخواهد بود. و هم اینان و هم آنان به يك درجه مشروع و آزاد و مساوی الحقوق شناخته می‌شوند. گاه فرزندان خلفا و سلاطین که از کنیزان زاده شده بودند وارث دهبیم فرمانفرمایی گردیده‌اند.

اطفال «زنا» یعنی کودکانی که بر اثر مباشرت نامشروع به دنیا آمده و یا اطفالی که از نكاح مشروع به وجود آمده ولی شوهر به یاری کلمات «لعان» ایشان را به فرزندى نشناخته باشد، غیر مشروع یا حرامزاده (فارسی - عربی) شمرده می‌شوند.

«نفقه» نگهداری و «حضانت» تربیت کودکان به عهده پدر است، گرچه دخترکان تا زمان شوهر کردن و پسرکان، تا هنگام ختنه، تحت نظارت مادر در اندرون یا بخش زنان خانه باقی می‌مانند. و در صورت طلاق والدین، کودکان صغیر (پسرکان تا هفت سالگی و دخترکان تا هنگام بلوغ (جنسی)) نزد مادر می‌مانند. و زنان پس، به موجب فقه حنفی باید به نزد پدر باز گردند (اگر پدر به رضای خود با ماندن ایشان نزد مادر موافقت نکرده باشد) و طبق فقه شافعی اطفالی که به سن بلوغ رسیده باشند خود می‌توانند تصمیم بگیرند و زندگی با پدر یا مادر را برگزینند. در هر دو مورد والد با والدهای که از فرزندان جدا مانده حق دیدار ایشان را دارد.

اگر پدر زنده نباشد ولیبی جای او را می‌گیرد که از میان یکی از خویشاوندان وی (پدر) و یا به حکم قاضی و یا بنا به وصیت پدر انتخاب شده باشد. زنان و اشخاص بی صلاحیت قانونی که شایسته اعمال حق نباشند (بندگان و نابالغان و مجنونان) و همچنین «کفار» و یا حتی مسلمانانی که مشهور به فساد اخلاق باشند، نمی‌توانند به ولایت انتخاب شوند. و لاء تا کمال سنی اطفال - یعنی تا بلوغ جنسی - باقی خواهد بود و بهر تقدیر نباید بیش از ۱۵ سالگی دوام یابد. اولیاء باید در تحت نظر قاضی قرار داشته باشند.

در نتیجه تعدد زوجات و مشروع بسودن مباشرت با کنیزان<sup>۲</sup> و پیچیده بودن مناسبات

۱- حنفیان معتقدند که در این مورد شناسایی فرزند از طرف پدر ضروری است، ولی شافعیان عقیده دارند که پدر فقط در صورتی که بخواهد فرزندی را منکر شود باید انکار خویشی را اظهار دارد و اگر انکار صورت نگیرد فرزند کنیز از آن صاحب وی شناخته می‌شود.  
 ۲- زیرا له آنها اطفال زن عقدی بلکه کودکان کنیز نیز ارث می‌برند.

خانوادگی و وقوع طلاقها و نکاحهای متواتر و دشواری تطبیق احکام پراکنده قرآن در این موضوع، حق ارث در قته بسیار پیچ در پیچ و درهم است.<sup>۱</sup> اگر از احکام مزبور متابعت شود ممکن است مبلغ سهمهایی که به وراثت گوناگون شرعی تعلق می‌گیرد از صددرصد میراث بیشتر گردد. برای تعیین حقوق وراثت و میزان سهم ایشان لازم می‌شود به محاسبات پیچ در پیچی به منظور تعیین مراتب وراثت توسل جویند. ما فقط به مواردی که در وراثت پیش می‌آید اشاره کرده می‌گذاریم.

وصیت‌نامه باید دست‌کم در حضور دو شاهد تنظیم گردد<sup>۲</sup>. موصی باید وصی را معین کند. موصی می‌تواند مصرف ثلث اموال خویش را به میل خود معین کند. مثلاً مبلغی یا زمینی یا شیئی را در وصیت‌نامه به شخصی که مایل باشد بدهد و یا بخشی از اموال خویش را «وقف» کند و یا عده‌ای از بندگان خود را آزاد سازد. دو عمل اخیر خلد پسندانه شمرده می‌شود و «به خاطر نجات و رستگاری روح» در وصیت‌نامه گنجانده می‌شود. اما دو ثلث دیگر اموال باید میان خویشاوندانی که شرعاً در هر مورد به خصوص وراثت موصی هستند تقسیم گردد. شخصی که بخشی از میراث را به موجب وصیت‌نامه دریافت می‌دارد «موصی‌له» خوانده می‌شود و ارث برنده شرعی را «وارث» می‌نامند (که جمع عربی آن «ورثه» [یا: وراثت] است) خویشاوندان نزدیکی که حقوقشان در قرآن پیش‌بینی شده (پدر یا جد پدری، پسر یا توه، دختر، برادر، خواهر، زوجه، مادر) «اهل‌القرض» (یا «اصحاب‌الفرائض» یعنی «اعضای خانواده که به حکم شرع ارث می‌برند») خوانده می‌شوند. هر یک از «اهل‌القرض» سهمی را که در قرآن برای وی مذکور است دریافت می‌دارد. بدین قرار زن پس از وفات شوهر  $\frac{1}{4}$  میراث را در صورتی که اولاد نداشته باشد، دریافت می‌دارد و اگر صاحب فرزند باشد  $\frac{1}{8}$  را و مادر بر حسب مراتب پیش‌گفته  $\frac{1}{4}$  و  $\frac{1}{6}$  میراث. پسران دو برابر دختران ارث می‌برند. اگر متوفی چند زن داشته همه ایشان جمعاً فقط سهمی را که به یک زوجه می‌رسیده می‌برند. اگر «اهل‌القرض» وجود نداشته باشند ارث به دیگر خویشاوندان نسبی (همخون) متوفی می‌رسد.

این خویشاوندان متوفی از طرف شوهر (اعم از مرد و زن «عصبه» نامیده می‌شوند. «عصبه» بر دو قسم است: یکی «عصبه بنفسه» - یعنی «وارثان به خودی خود» یعنی مردانی که در نتیجه خویشاوندی «همخونی» با شوهر ارث می‌برند. و دیگر «عصبه بغیره» یعنی «وارث به واسطه (دیگری)» یا زنان خویشاوند از جانب مرد (خواهران، نوادگان زن، و غیره). عصبه

۱- قرآن، سوره ۴، آیه ۸-۱۲، ۱۶، ۱۷۵. ۲- قرآن، سوره ۲، آیه ۱۷۶ - ۱۷۷ و سوره ۵، آیه ۱۰۵.

مع غیره - یا «ورثه که با دیگران» ارث می‌برند یعنی زنان ارث برنده در صورتی که زنان ارث برنده از گروه دیگر هم وجود داشته باشند. مثلاً خواهران همخون (تنی)، با مادریکجا ارث می‌برند. اگر خویشاوندان گروه «اهل القرض» و «عصبه» وجود نداشته باشند، در این مورد خویشاوندان از طرف زن در بردن ارث مجاز هستند و ذوالارحام (از کلمه «رحم» که جمع آن «ارحام» است - «خویشاوندی از طرف زن») نامیده می‌شوند. مثلاً خواهران و فرزندان و نوه‌های دخترى و خال و خاله از طرف مادر و غیره که از شکم يك مادر باشند.

قوانین شیعه در مورد ارث با قوانین مذاهب سنی تفاوت بسیار دارد.

در باره حقوق مالکیت اسلامی بر زمین و گروه‌های مالکیت ارضی مختصراً در بالا (فصل ششم) سخن رفت.

در اینجا به مقررات فقه در باره تعهدات و پیمانها اشاره می‌شود. در این مورد طبقه بندی و اساس واحدی وجود ندارد. چندی پیش شفیق دانشمند عرب مصرى كوششى كرد تا مقررات حقوق حنفى را در مورد تعهدات منظم کرده استنتاجی از آن به عمل آورد<sup>۱</sup>.

نخست باید تعهدات و الزاماتی را که از ضرورت جبران «مضره» (از «ضر» - بمعنی «زیان رسانیدن») ناشی می‌شود یاد کرد، مثلاً الزام کسی که ملك غیر را بر خلاف قانون غصب کرده و غاصب محسوب می‌گردد<sup>۲</sup> و باید ملك را به صاحب قانونی آن باز پس دهد. در این مورد سخن از جبران زیان رفته، نه مجازات مقصر، و مجازات چنین مقصرى در فقه پیش‌بینی نشده است [۱۷۰].

فقه تعهد ناشی از «نذر» رانیز می‌شناسد، مثلاً نذر زیارت مکه یا پرداخت «کفاره» (باز خرید) گناه یا جریمی که شخص مرتکب شده. «کفاره» ممکن است «روزه» یا آزاد ساختن بنده مسلمان و سیر کردن و پوشاندن چند تن فقیر (علی‌الرسم ده تن) باشد. اجرای انواع «نذور» و بیشتر (ولسى نه همیشه) نذرهایى که جنبه دینی دارد، حتمی است.

تعهدات از پیمان یا «عقد» (جمع آن «عقود» است. معنی لغوی این کلمه «پای بند کردن» مربوط ساختن - از کلمه «عقد» - بمعنی «پای بند کردن، مربوط ساختن» (متعقد میان دو طرف نیز ناشی می‌شود که يك طرف پیشنهاد و تکلیف می‌کند: «ایجاب»: و طرف دیگر می‌پذیرد: «قبول»). «عقد» یا پیمان در صورت وجود سه شرط یا سه «رکن» قانونی شمرده می‌شود (رکن) که جمع آن «ارکان» است به معنی «ستونها»، «پایه‌ها» - وجود دو

طرف پیمان یا «متعاقدين»، رضای از روی میل که «اختیار» نامیده می‌شود و موضوع مناسبی برای بستن پیمان که «معتود علیه» خوانده می‌گردد. طرفین متعاقدين باید صلاحیت قانونی داشته و حق استفاده آزاد از اموال خویش یا «مطلق التصرف» را دارا باشند.

شریعت اسلامی عقودی (پیمانهای) را که شامل شرایط مخالف شرع و یا اخلاق باشد غیر قانونی می‌شمارد. اصولاً «قحه» اسلامی معتقد است عقودی که هدفشان سوداقتصادی باشد باید تابع مفهوم در آمد «حلال» که از «کار شرافتمندانه» به دست آید باشند. و بدین سبب فقیهان تعهدات مربوط به «ربا» را غیر مشروع می‌دانند. ربا خواری همچون رشوه خواری - که در قرآن محکوم شده - شمرده می‌شود و آنه تنها به شکل وام دادن با ربح ممنوع است بلکه به صورت عقودی که امکان کسب ربا در آن پیش بینی شده باشد نیز منع شده است. عقودی که به احتکار و فریب و «غرر» (از «غر» به معنی فریب دادن، به طمع افکندن، گول زدن) مربوط شود نیز ممنوع است. ولی عملاً منع «ربا» و «غرر» را به یاری «حیله» های شرعی نادیده می‌گرفتند.

قهر عقد و پیمانی را از ازنظرگاه تساوی همه مسلمانان که خود موضوعی ساختگی است نواقعی (۱۲۱)، تلقی می‌کند و بالتیجه در هر عقد و پیمانی طرفین متساوی الحقوق شناخته می‌شوند. گفتن این نکته ضرورت ندارد که در واقع و نفس الامر و در شرایط جامعه طبقاتی فئودالی این مساوات ساختگی در بسیاری از موارد فقط پرده استتاری بوده به روی پیمان و عقد نامساوی - پیمانی که يك طرف را تابع و مطیع طرف دیگر می‌ساخته. از آن جمله است پیمان کشت یا (عقدالزراع) درباره «مزارعه» (۱۲۲) زمین یا اجاره آن توسط روستایی از فئودال زمین دار. در این مورد اجاره ماهیه متصرفه روستایی را تابع مالک فئودال می‌ساخته و مال الاجاره که به صورت سهمی پرداخته می‌شده، جز بهره فئودالی چیز دیگری نبوده. قرارداد نکاح یا «عقدالزواج» نیز عقد (پیمان) شمرده می‌شده و نتیجه آن تابعیت زن از شوهر بوده.

معامله تجاری که به وسیله پیمانی صورت گرفته باشد یعنی «عقدالبیع» در قفه اسلامی گونه‌ای از مبادله شمرده می‌شود. معنی ویژه کلمه «بیع» «خرید و فروش» است ولی معنی کلی تر و بسیط تر آن «دادن شیء» است از يك طرف به ملکیت طرف دیگر. و طرف دیگر در ازای آن به طرف اولی بر سبیل و صورت مبادله «عوض» یا معادلی می‌دهد. این معادل ممکن است پول یا اشیائی باشد. مفهوم «مبادله» معاملات گوناگونی را در بر می‌گیرد: مثلاً مبادله شیشی با معادل نقدی - یا «عقدالبیع» (به معنی ویژه خرید و فروش) و یا مبادله کالایی (باشیشی) با کالای دیگر یا «عقدالمقايضه» (از «قاض» به معنی «تعویض، مبادله»)، عوض کردن و خرد کردن پول یا

«عقدالصرف» (که «صراف» نیز از این کلمه است)، معامله، مصالحه یا «عقدالصالح» و غیره. در فقه مفصلاً از پیمان «رهن» در تأمین پرداخت قرض و وکالت نامه در سپردن امر فلان معامله بازرگانی و یا استقراضی و غیره از طرف موکل به وکیل و همچنین از پیمان مربوط به شرکتها (شرکه) نیز سخن رفته است. چنین شرکتی، به منظور عملیات تجاری و یا دیگر معاملات اقتصادی میان شریکان منعقد می گردد و هر شریک سهم معینی به صورت پول یا جواهر و اشیای بهادار و یا کالا می پردازد. بر حسب هدف شرکتها و شرایط عقودی که میان اعضای آنها منعقد شده گروههای متفاوت شرکتها وجود دارد.

در قرون وسطی شرکتهای تجاری در کشورهای خاور نزدیک و میانه فراوان بوده اند. برخی از این شرکتها نیرومند و سرمایه هنگفتی را در یکجا گرد آورده و بازرگانی کاروانی را در کشورهای مزبور در دست داشتند. این شرکتها در بسیاری از شهرها از خود کاروانسراها داشتند که در عین حال مهمانسرای برای تجار مسافر و بازرانداز و انبار کالا و مرکز عقد معاملات بزرگ تجاری به واسطه دلالتان شمرده می شده. شرکتها کاروانهای عظیم به راه می انداختند مرکب از صدها هزاران شتر و اسبان سواری و باری و اشخاص، که در میان ایشان گذشته از بازرگانان عده ای غلامان بنده و خدمتگزاران و راهنمایان و افراد مسلح - برای حفاظت کاروان در صورت حمله راهزنان - دیده می شدند.<sup>۱</sup> در برابر معاملات کلان چک داده می شده (کلمه «چک» ریشه فارسی دارد) و طرف معامله می توانست نه تنها در محل وقوع عقد بیع، بلکه در شهرهای دیگر هم تمام مبلغ آن را دریافت کند. نفوذ و اعتبار برخی از شرکتهای تجاری در قرون وسطی به حدی زیاد بوده که به گفته ابوشجاع رودزوری مورخ عرب (قرن پنجم هجری) چکهایی که از طرف شرکتهای مزبور در مغرب داده شده بوده در سرزمینهای شرقی خلافت پرداخته می شده و این عمل سریعتر از وصول خراج به خزانه دولت صورت می گرفته. هنگامی که سلطان ملک شاه سلجوقی در ۱۰۸۹م (۴۸۲هـ) بالشکریان خویش از آمو دریا (جیحون) عبور می کرده فرمود تا برای صاحبان کشتیها به عهده صرافان انطاکیه بر رود اورونتس (نهر العاصی) در سوریه، چک صادر شود.

فقه، گذشته از شرکتهای مزبور، که شریکان می بایستی سهم خود را به پول یا کالا کارسازی دارند، تأسیس شرکتهایی را بدون پرداخت این سهام، مثلاً شرکت کسانی را که وجه نقد نداشته ولی صاحب اعتبار بوده اند، برای عملیات بازرگانی مشترک که «شرکت الوجوه» نامیده می شده جایز می شمرده، و همچنین تشکیل صنوف پیشهوران را که به «شرکت الصنایع» موسوم بود مجاز می دانسته. باری دیگر از وضع حقوقی «اهل زمه»<sup>۲</sup> در قلمرو دولت اسلامی، یعنی اتباع غیرمسلمان

۱- در ماه مارس سال ۹۲۲ م در کاروانی که از خوارزم به کشور بلغاران ولگا به راه افتاده بود و این فلان سفیر خلیفه المعتد نیز با آن بوده سه هزار اسب و شتر باری و ۵۰۰۰ نفر کاروانیان وجود داشته.

۲- در باره ایشان رجوع شود به فصل دوم این کتاب.

آن دولت سخن می‌گویم. چنانکه پیش‌گفتیم از لحاظ نظری فقط «اهل کتاب» یعنی مسیحیان و یهودیان در شمار اهل ذمه بوده‌اند. ولی انگیزه‌های عملی فرمانروایان مسلمان را بر آن داشت که حقوق اهل ذمه را به زرتشتیان و هندوان و دیگر «مشرکان» نیز بسط دهند.

در فقه نظری وضع حقوقی اهل ذمه در قلمرو اسلام مبتنی به پیمانی است که با ایشان بسته شده و «عقد‌الذمه» (پیمان حمایت) نامیده می‌شود. — صرف‌نظر از اینکه این پیمان به‌هنگام فتح سرزمین ایشان توسط مسلمانان منعقد شده بوده یا نه. طبق این نظر، اهل ذمه جماعتی دینی غیرمسلمان بوده‌اند که در زمان فتح سرزمین‌هایشان توسط لشکر اسلام سر به اطاعت مسلمانان گذاردند و تعهد کردند از دولت اسلامی اطاعت کنند و مالیات سرانه مقرر برای پیروان ادیان دیگر، یا «جزیه» و همچنین «خراج» یا مالیات ارضی را بپردازند. به‌موجب این پیمان یا «عقد‌الذمه»<sup>۲</sup> اهل ذمه کسانی هستند که در تحت حمایت دولت اسلامی قرار گرفته و آن دولت به‌ایشان اجازه داده تا از کیش خویش پیروی کنند و تشریفات دینی خود را به‌جا آورند (بسیار محدودیت‌هایی) و آزادی شخصی و اموال آنان را نیز تضمین کرده.

طبق فقه نظری اهل ذمه جماعتی محدودی هستند که معاشرت و ارتباط ایشان با مسلمانان جنبه محدود دارد. جماعت‌های اهل ذمه تاحدی طبق قوانین دینی خود (در مورد مسیحیان عملاً این قوانین عبارت بوده از مقررات حقوقی کلیسای مسیحی و حقوق مدنی روم و بیزانس و همچنین قوانین سریانی و در مورد یهودیان حقوقی که بر تورات و تلمود مبتنی بوده) و توسط رؤسای روحانی خویش اداره می‌شدند: در مورد مسیحیان توسط اسقف محلی و یا مطران و یا بطریق [بطریق] (عربی — یونانی) و در مورد یهودیان توسط خاخام (یا «جبر» — کلمه عربی — سریانی) محل و در مورد زرتشتیان توسط موبد محل (عربی — فارسی «مؤبد»). سران روحانی یاد شده جماعات اهل ذمه نماینده متافع جماعت‌های خویش (یا کلیساها و جماعت‌های روحانی خود) در برابر مقامات اسلامی بوده‌اند و حق داشتند اعضای جماعت را محاکمه کنند و همچنین بر مدارس و کتابهای جماعت خود نظارت نمایند و مرتدان و بددینان کیش خویش را (در صورتی که کسان مزبور تمایل به قبول اسلام نمی‌داشتند) مجازات کنند. روحانیان یاد شده از برخی امتیازات شخصی برخوردار بوده‌اند.

انتقال حق داوری به روحانیان اهل ذمه — یعنی اسقفان و خاخامان — از این نظر ناشی می‌شده که شریعت قانونی است برای مسلمانان و در مورد اهل ذمه باید طبق مقررات دینی آنان داوری

۱ — درباره جزیه و خراج در فصل ششم مفصل‌تر سخن رفته رجوع شود. ۲ — مفاد بسیاری از این پیمانها در تالیف بلاذری مورخ قرن سوم هجری و دیگر مؤلفان عربی زبان آمده است. ۳ — در درباره پیامان بطریق — جاثلیق مسطوری — تنها نماینده کلیسای خود بلکه دیگر کلیساها و مذاهب مسیحی نیز بوده است.

شود. بدین سبب استغنان مسیحی (و خاخامان یهودی) در قلمرو خلافت از چنان حقوق اداری و قضایی برخوردار بوده‌اند که در قلمرو بیزانس و دیگر ممالک مسیحی نداشتند. وضع ممتاز این اشخاص در مقام قیاس با بی‌حقی و پستی توده اهل‌ذمه تفاوت و تناقض فاحشی داشت. اگر میان مسلمان و مسیحی و یا مسلمان و یهودی دعوایی پدید می‌آمد می‌بایست محاکمه در محضر قاضی مسلمان و طبق فقه اسلامی صورت گیرد.

در باره نظر اسلام به دین یهود و نصاری و تشریفات دینی ایشان بیشتر سخن گفتیم. و در اینجا فقط از وضع حقوقی اهل‌ذمه گفتگو خواهیم کرد.

چنانکه گفتیم وضع ایشان مبتنی بر «عقدالذمه» با دولت اسلامی بوده. اگر فردی از اهل‌ذمه در ملأ عام و در حضور شهود مسلمان به محمد(ص) پیامبر و دین اسلام توهین می‌کرد، پیمان مزبور یعنی عقدالذمه را شخصاً و در مورد خویش نقض کرده بود. گذشته از این در سه مورد دیگر اهل‌ذمه ناقض عقدالذمه محسوب می‌شدند، به شرح زیر: ۱/ اگر جزیه و خراج را نمی‌پرداختند، ۲/ اگر فردی از اهل‌ذمه فردی مسلمان را مضروب می‌ساخت، ۳/ اگر فردی از اهل‌ذمه با زنی مسلمان ازدواج (که چنین ازدواجی از لحاظ فقه غیر قانونی است) و یا فقط با آن زن مباشرت می‌کرد. در این گونه موارد فرد اهل‌ذمه، بر حسب اوضاع و احوال، ممکن بود اعلام و یا به بردگی فروخته شود. چنانچه اهل‌ذمه یک ناحیه جمعاً از پرداخت خراج و یا اطاعت از مقامات دولت اسلامی سر باز می‌زدند، عمل ایشان نقض دسته جمعی عقدالذمه در آن ناحیه شمرده می‌شده و در چنین صورتی لشکریان و «غازیان» (مبارزان راه‌دین) برای جهاد با «کفار» مزبور به آن ناحیه اعزام می‌شدند.

به طوری که بیشتر گفته شد، در نخستین قرنهای اسلامی محدودیتهای حقوقی که برای اهل‌ذمه وجود داشته بسیار ناچیز بوده. بعدها محدودیتهای کوچک و بزرگ فراوانی پدید آمد که علی‌الرسم به عمر نسبت داده می‌شود، ولی در واقع بنا به اخبار متون و منابع بخشی از آنها در پایان قرن دوم هجری و بیشتر بعدها به وجود آمده. این محدودیتهای به مرور زمان بیشتر و متعددتر می‌شده، و در فقه مذاهب مختلفه تطور می‌یافته. حنفیان نسبت به اهل‌ذمه ملایمتر از دیگر مذاهب بودند و رفتار شاقعیان با ایشان بدتر از حنفیان، و مالکیان بدتر از شافعیان بوده. ولی حنبلیان و ظاهریان بیش از پیروان همه مذاهب با اهل‌ذمه خصومت می‌ورزیدند. اما این را هم بگوییم که در کشورهای مختلف اسلامی و در دوره‌های متفاوت محدودیتهای معموله در مورد اهل‌ذمه عملاً گاه سختتر و گاه بر عکس بسیار ضعیفتر مجری و سرعی می‌گردیده و فقط پاره‌ای از آنها به کار بسته می‌شده.